

علل منازعات مذهبی و انحطاط خردگرایی در عهد سلطان محمود غزنوی

استاد راهنما: جناب آقای دکتر علی محمد سجّادی

نگارنده: منصوره احمدی جعفری

دانشجوی دوره‌ی دکتری رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی

چکیده

بحث‌های عقلانی در تمدن اسلامی سبب تحوّل اندیشه و بروز مسائل جدید عقیدتی در میان مسلمانان گردید. گروهی که آنان را عقلیون می‌نامند عمده‌ترین گروه فکری بودند که در برابر اندیشه جبرگرایانه و پی‌آمدهای اعتقادی-اجتماعی‌اش مقاومت نموده، و اندیشه‌های اسلامی را با عقلانیت تفسیر کردند. نقش این گروه تا قرن پنجم در تمدن اسلامی حائز اهمیت است. از آن‌جا که اوج مناظرات فِرَق مختلف کلامی، به‌خصوص معتزله و اشاعره، در قرن‌های سوم و چهارم هجری قمری بوده است؛ بررسی این دوره از جهت تبیین جایگاه قشری‌گری در تقابل با اندیشه‌های عقلانی و نتایج تعصب‌ورزی و یکسونگری برخی از فرق، ضروری به نظر می‌رسد.

کلیدواژه‌ها: محمود، خلیفه بغداد، سیاست، دین، اشاعره، معتزله، فلاسفه، کرامی،

حنفی، شافعی

مقدمه

ماندگاری ادیان درگرو شاخه‌ای از معرفت است که معتقدان را قادر می‌سازد تا با تبیین اصول، پاسخگویی معترضان و مخالفان خود باشند. اندیشمندان مذاهب مختلف با علم به این که غفلت از این اصل، نابودی ادیان را در پی خواهد داشت همواره در پی توجیه اصول عقیدتی خود بوده‌اند. بر همین اساس است که پیامبران ادیان الهی، بهترین تبیین‌کنندگان و پاسخگویان شبهات بوده، و مبانی شریعت خویش را تشریح می‌نمودند. همچنین برخی از اندیشمندان که خود را نیازمند مطالعه در فرهنگ و معارف عقلی سایر اقوام و امم می‌دانستند بر آن بودند تا انطباقی میان افکار مذهبی خویش و پیشرفت‌های فکری و عقلانی برقرار نمایند.

در اسلام نیز پس از رحلت پیامبر اکرم (ص) کوشش‌هایی از جهات فوق صورت گرفت که معلول عوامل چندی است. از میان این تلاشگران، ائمه‌ی اربعه سنت، مالک بن انس - ابوحنیفه - امام شافعی - احمد حنبل، توفیق بیشتری یافتند و شاخه‌های دیگر اهل سنت، همچون مذهب کرامیه که قرن‌ها بر سرزمین‌های شرقی ایران حاکم بود، با ترویج مذاهب یاد شده فراموش گشت.

در این بین گروهی که به معتزله مشهور گشتند نیز تلاش فراوان نموده، با استفاده از عقل به شبهات و انتقادات مخالفان پاسخ دادند. چه؛ عقل را مهم‌ترین ابزار شناخت در حوزه‌های معرفت‌شناسی دینی و نظری و اعتقادی، اثبات دین و تفسیر و تبیین آن می‌دانستند. معتزله همانند بسیاری از دیگر فرق اسلامی، نخست یک اندیشه‌ی فکری و مذهبی بود اما سپس شکل سیاسی پیدا کرد. سیاسی شدن معتزله ریشه در اعتقادات و برداشت‌های خاصی داشت که آنان از عقاید خویش ارائه می‌دادند.

به‌طور کلی قرن چهارم هجری را می‌توان عرصه‌ی منازعات مذاهب فوق در ماوراءالنهر و خراسان دانست. از آن‌جا که نزاع‌های مذهبی و تأثیر آن بر سیاست

حاکمان منتج به انحطاط خردگرایی در قرن‌های چهارم و پنجم گردید، سعی شده است تا با تبیین سیر گرایش‌های مذهبی و عقیدتی و گسترش آن در بستر سیاسی و اجتماعی حکومت سامانی - به اختصار- و حکومت غزنوی - به تفصیل - سیر افولی عقل‌گرایی مورد بررسی قرار گیرد.

۱- بررسی اجمالی مذاهب و تفکرات غالب در ماوراءالنهر و خراسان

۱-۱- مذهب حنفی:

ابوحنیفه، نعمان بن ثابت، به سال ۸۰ ه.ق در کوفه متولد شد و در همین شهر مذهب خود را بنا گذاشت و در سال ۱۵۰ ه.ق در بغداد درگذشت. او از حمادبن ابی‌سلیمان و او از علقمه بن قیس، شاگرد عبدالله مسعود، علم فقه و حدیث آموخت. مذهب ابوحنیفه در عراق و ایران و هند و بخارا و یمن و مصر و شام و غیره انتشار یافت. یکی از دلایل این انتشار آن بود که در عصر هارون الرشید، ابویوسف (۱۸۳-۱۱۳ ه.ق) که از شاگردان برجسته‌ی ابوحنیفه بود، قاضی القضاة مسلمین شد و مسند قضاوت را در انحصار حنفیان درآورد. (ابویوسف، ۱۹) مردم نیز به تبعیت از مذهب او ناگزیر به بحث در مسائل این مذهب شدند از این رو مذهب ابوحنیفه به سرعت انتشار یافت. عامل مهم دیگر را می‌توان دیدگاه‌های کلامی امام ابوحنیفه دانست که برجسته‌ترین آن‌ها عبارتند از: جدایی عمل از ایمان، زیادت و نقصان ناپذیری ایمان، کفایت شهادتین برای اسلام آوردن، عدم دخول مرتکب گناه کبیره در جهنم و مؤمن دانستن وی. (الجزیری، مقدمه)

این عوامل در پذیرش فقه حنفی در میان توده‌ی مردم به خصوص در میان اهل ذمه و تازه مسلمانان در ادوار مختلف تا دوره‌ی سامانیان مؤثر بود تا جایی که بلخ نخستین سنگر حنفی‌گری در خاور شد. (مادلونگ، ۴۲)

مذهب حنفی تا عصر دولت عباسی حاکم بود اما در این دوره منصب قضا از انحصار حنفی‌ها درآمد و شافعیان نیز عهده‌دار قضاوت می‌گشتند.

۲-۱- مذهب شافعی:

محمد بن ادریس فرزند عباس بن عثمان فرزند شافع بن سائب پسر عبد یزید فرزند هاشم بن مطلب پسر عبد مناف در سال ۱۵۰ ه.ق در شام متولد شد و در سن ۱۵ سالگی اجازه‌ی افتا گرفت و پس از پنج سال به مدینه ی منوره و به سوی امام مالک رهسپار شد و مدتی در ملازمت او فقه مذهب مالکی آموخت. پس از آن در سال ۱۸۴ ه.ق به بغداد رفت و اصحاب ابوحنیفه را به جز ابویوسف، که در آن زمان وفات یافته بود، ملاقات نمود و فقه حنفی را وسیله‌ی آنان آموخت.

شافعی در بدایت امر از اتباع مالک به شمار می‌رفت زیرا شاگرد او بود اما بعد از مسافرت به عراق و خواندن کتاب اوسط ابوحنیفه و تدریس مذهب او و یارانش و آشنایی به مسائلی که در حجاز نبود آراء نوینی برای او پیدا شد که با نظریات سابقش مخالف بود؛ به این سبب مذهب قدیم خود را تدوین و رویه‌ی اهل حجاز را با طریقه‌ی اهل عراق ممزوج و در مسائل زیادی با مذهب استادش مالک مخالفت کرد و پس از بازگشت به مصر، در سال ۱۹۸ ه.ق در مدت چهارسال به استنباط‌های جدیدی دست یافت و مذهب قدیمش را جرح و تعدیل و تحریر نمود.

زمانی که شافعی به مصر بازگشت مصری‌ها بر مذهب حنفی و مالکی بودند، پس از انتشار مذهب او و تدوین کتاب‌های مانند: الجدید، الام، الامالی الکبری، الاملاء الصغیر، الرساله، بازار مذهب شافعی رونق گرفت در همان زمان علم اصول‌الفرقه را وضع و اختراع نمود.

قاضی ابوزرعه محمد بن عثمان دمشقی (متوفی ۳۰۱ ه.ق) مذهب شافعی را به

کشور شام برد و مردم را به پیروی آن تشویق نمود و به هر کس که مختصر مزنی^۱ را حفظ می‌کرد صد اشرفی انعام و جایزه می‌داد به حدی که در قرن چهارم در شامات، تمام فقها و قضاة فقط از شافعیه برگزیده می‌شدند. همچنین محمدبن اسماعیل قفال شاشی (متوفی ۳۶۵ه.ق) مذهب شافعی را در ماوراءالنهر که قبلاً حنفی بودند ترویج داد..(الجزیری، مقدمه؛ ابن خلدون، ۳۷۵)

۳-۱- مذهب کرامی:

ابوعبدالله محمدبن کرام بن عراف بن خزانه بن براء (متوفی ۲۵۵ ه.ق) مردی سیستانی بود و پدری رزبان داشت. چون رزبان را به پارسی کرام گویند از این جهت به «ابن کرام» معروف شد.

وی پنج سال در مکه مجاور بود و پس از آن به نیشابور رفت و طاهر بن عبدالله او را به زندان افکند و پس از آزادی به شام رفت و دیگر بار به نیشابور بازگشت، محمد بن طاهر نیز او را به بند کشید و در سال ۲۵۱ه.ق رهایی یافت و به بیت المقدس رفت و همان جا درگذشت. (بغدادی، ۱۳۷-۱۳۰؛ اسفراینی، ۶۵)

جنبش تبلیغی‌ای که محمدبن کرام از دیه‌های نیشابور آغاز، و در غور و غرجستان در حد فاصل هرات و مرورود و گوزگانان، ختل، فرغانه و شام و بیت المقدس گسترده بود به تدریج به فرقه‌های کلامی و فقهی مهمی مبدل شد. (مادلونگ، ۷۸-۷۹؛ باسورث، ۱۸۸) یک سده پس از محمدبن کرام، پیشوایی کرامیه، که پیروان فراوان یافته بود، به ابویعقوب اسحاق بن محمشاد سپرده شد. اهمیت ابویعقوب اسحاق در توسعه‌ی کرامیه به حدی است که یکی از شاخه‌های کرامیه، به نام او «اسحاقیه» خوانده شد. (بغدادی، ۲۰۲) او به پیروی سلف خود محمدبن کرام، که به تبلیغ اسلام در میان غیر مسلمانان

۱ - ابوابراهیم اسمعیل بن یحیی مزنی از شاگردان برجسته‌ی امام شافعی بود.

می‌پرداخت، به رواج اسلام در میان اهل ذمه همت گماشت و بیش از پنج‌هزار نفر را به دین اسلام درآورد. (ذهبی، العبر، ۲۴/۳) تقوی و پارسایی ابویعقوب، امیرسبکتگین را تحت تأثیر قرار داد (باسورث، همانجا) و به قبول اعتقادات او متمایل ساخت. تحوّل مهم در پیشرفت فرقه‌ی کرامیه، در دوره‌ی پیشوایی فرزندی و جانشین اسحاق، ابوبکر محمد اتفاق افتاد. برخی او را بانی نهضت پارسایان‌ای می‌دانند که در نیشابور پدید آمد. (بارتولد، ۶۱۱/۱) این نهضت در حقیقت زمانی به اوج خود رسید که سلطان محمود غزنوی او را به ریاست شهر نیشابور برگزید. توجه به روابط سلطان غزنوی و ابوبکر محمد بن اسحاق، می‌تواند در تبیین شرایط دینی آن روزگار و بررسی عملکرد حکمرانان و پیشوایان فرق کلامی، راهگشا باشد.

به تدریج نهضت کرامیه در میان طبقات ستم‌کشیده‌ی خراسان گسترش پیدا کرد. (بغدادی، ۲۳۰) آنان با بیان عقاید خود به صورتی ساده و عامه‌فهم، طبقات پایین جامعه از کشاورزان، پیشه‌وران و صاحبان مشاغل را که به نظر می‌رسید به تغییر وضع موجود به‌ویژه از جهت اقتصادی، امید بسته‌بودند، به سوی خود جلب کردند؛ به گونه‌ای که بافندگان از جمله‌ی اولین گروه‌هایی بودند که به کرامیه تمایل یافتند. (باسورث، ۱۸۷) پیروان کرامیه پیشوایان خود را زاهدانی پرهیزگار، عابد، و واعظ می‌دانستند. بنیان‌گذار کرامیان معتقد به «تحریم المكاسب» بود. ایشان کوشش برای کسب منافع مالی را ناروا می‌شمردند؛ زیرا معتقد بودند کار، عابد را از عبادت بازمی‌دارد. (مادلونگ، ۷۸) عقاید فقهی و حتی کلامی کرامیان، به‌علت غلبه‌ی مذهب حنفی در دوره‌ی ظهور این فرقه، به سنت حنفی نزدیک بود. آنان ایمان را اقرار لفظی شهادتین به زبان و بی‌نیاز از تصدیق به قلب تعریف کردند. بنابراین هرکس که شهادتین می‌گفت به حقیقت مؤمن بود و آن شخص چه در گفته‌ی خود صادق بود یا منافق، در شمار امت اسلام قرار می‌گرفت. (بغدادی، ۹؛ اسفراینی، ۱۱۶) چنین اعتقادی نوعی مدارا و تساهل را ترویج

می‌کرد که با هدف اصلی پیشوایان کرامی که بر گسترش اسلام در میان مردم غیر مسلمان خارج و داخل جهان اسلام تمرکز داشت، سازگار بود.

۴-۱- فرق کلامی اسلامی

شکل‌گیری فرق کلام اسلامی عمدتاً ریشه در مباحث کلامی دارد. (ولوی، ۵۳/۱) می‌توان گفت مسلمانان همان طور که از نظر فقهی به فرقه‌های مختلفی تقسیم شدند از نظر اعتقادی نیز فرقه‌فرقه گشتند، از جمله این مذاهب کلامی می‌توان: شیعه، معتزله، اشاعره، و مرجئه را نام برد. (مطهری، ۱۸) با توجه به بحث، شرح مختصری از معتزله و اشاعره ارائه می‌گردد.

۴-۱-۱- معتزله:

چنان‌که آمد، اختلافات فرقه‌ای مسلمانان یک‌باره آشکار نشد بلکه دارای سیر کند و تدریجی بود. در زمان رسول خدا (ص) اختلافات فکری بروز چندانی نداشت، به‌این دلیل که وجهه همت مسلمانان در آن زمان صرف انجام اموری بود که مستقیماً از طرف رسول‌الله بیان می‌شد که عموم، به منبع وحی بودن آن ایمان داشتند. و در صورت بروز اختلاف، پیامبر (ص) شخصاً به حل و فصل آن می‌پرداختند. در اواخر زندگی پیامبر (ص) و پس از وفات ایشان اختلافاتی رخ داد که به ایجاد فرقه‌ها و مکاتب فکری گوناگون در بین مسلمانان منجر گشت. از جمله‌ی این اختلافات مسئله‌ی امامت، خلافت عثمان، حکومت حضرت علی (ع)، اصحاب جمل، شأن معاویه، حکمیت، و مسأله‌ی قدر بود که توسط معبد جهنی و غیلان دمشقی و جعدبن درهم مطرح و منجر به پیدایش نحله‌ی معتزله شد. در سبب پیدایش فرقه‌ی معتزله اقوال مختلفی ذکر شده، که مشهورترین قول اختلاف واصل بن عطاء در مسئله‌ی قدر

و منزله‌بین‌منزلتین با استادش حسن بصری است.^۱ (امین، ۱/۳۳۶-۳۳۵)

معتزله در حَقانیت خود به کتاب خدا و سنت پیامبر تمسک جستند. آن‌ها آیاتی را که در آن کلمه‌ی اعتزال وجود داشت و آیاتی شبیه «وَاهُجْرَهُمْ هِجْرًا جَمِيلًا» (قرآن، مزمل (۷۳) آیه‌ی ۱۰) را اشاره بر اعتزال خود دانستند.

این فرقه‌ی مذهبی، شیوه‌ی التقاطی و تا حدودی تدافعی بنیاد نهادند بدین معنی که برخی از مبادی قدریّه (مانند قدرت بنده بر خلق افعال خود، و عدم جواز صدور شرّ از خدا، و قول به خلق قرآن) را با برخی از مبادی جبریّه (مانند اعتقاد به تنزیه یعنی تعطیل همه‌ی صفات خدا به‌جز فعل و خلق) گرفتند و آن را به صورتی عقلی و منطقی درهم آمیختند و دو قضیه‌ی عدل و توحید را نیز بر آن افزودند، و از این جا بود که اصحاب این فرقه به «اهل عدل و توحید» شناخته شدند، و چون خدای تعالی را از صفات جسمانی منزّه می‌دانستند به «معطله» نیز مشهور گشتند این فرقه در اواخر عصر اموی ظهور کرد. اوج ترقّی و شکوفایی ایشان در خلافت مأمون بود که کلام خود را با فلسفه آمیختند و ویژگی تازه‌ای پیدا کردند. این وضع در روزگار معتصم نیز ادامه یافت و رجال آن در مراکز والایی از شوونِ مختلف دولتی اشتغال یافتند تا این‌که متوکل به خلافت رسید و به تدریج با این فرقه و اندیشه‌های آنان مبارزه کرد و اهل سنت را برکشید. (حلبی، ۷۴-۷۵؛ شهرستانی، ۱۹، ۳۴)

«بر معتزله سه دوره‌ی تاریخی گذشته است:

نخست: دوره‌ی پیدا شدن و رشد آن‌هاست که با واصل بن عطاء، و عمر بن عبید

آغاز شد؛

دوم: روزگار شکوفایی فکری، به‌ویژه بر اثر آزادی فکری و تعمّق در فلسفه‌ی

۱ - ماجرای این اختلاف بدین شرح است که شخصی از حسن بصری درباره‌ی مرتکب کبیره سؤالی کرد که آیا مؤمن است مطلقاً یا کافر است مطلقاً؟ قبل از این‌که حسن بصری پاسخ دهد واصل بن عطا می‌گوید: مرتکب کبیره نه کافر است و نه مؤمن. بلکه او را منزلتی است بین منزلتین. آن‌گاه از مجلس درس حسن برخاست و به گوشه‌ای از مسجد رفت. حسن بصری پس از این حادثه گفت: اعتزل عنّا واصل. یعنی واصل از ما کناره‌گیری کرد. از آن پس به واصل و اصحابش معتزله گفتند.

۲- موضع سامانیان و غزنویان در مناسبات مذهبی و فلسفی

کثرت و تنوع تألیفات فلسفی مؤید آن است که دوره ی سامانی بستر مناسبی برای شکوفا شدن اندیشه های عقلی و فلسفی بوده است. اما تسامح مذهبی و آزاداندیشی حاکم بر عصر سامانیان مطلوب سلاطین غزنوی و علمای عامّه نبود. همچنین حمایت از حکما و فلاسفه با مقاصد آنان سازگاری نداشت؛ از این رو آل سبکتکین با اتخاذ سیاست تعصب دینی و فراهم نمودن محیط رعب و اختناق، عرصه را بر فلاسفه و معتزله تنگ و زمینه را برای رشد و شکوفایی فرق اهل سنت فراهم نمودند. این سیاست، اندیشه‌های آزاد و فلسفی را به سوی رکود سوق داد و بر مجادلات و منازعات دینی افزود و سبب غلبه ی تقلید بر تحقیق و بی رونقی حکمت و فلسفه در خراسان و غزنه شد. (صفا، ۱۳۶-۱۳۵)

محمود همگام با عقاید خلفای عباسی به مبارزه‌ی پیگیر با فرقه‌های اسلامی که تفکرات مذهبی‌شان با افکار و اندیشه‌های مذاهب اهل سنت متفاوت بود، پرداخت. هدف اصلی این مبارزه؛ فرقه های باطنی، معتزله، و فلاسفه بودند. این سیاست به افول سیر تعالی خردگرایی انجامید؛ به طوری که اندیشمندان برجسته‌ی خراسان و ماوراءالنهر از جمله ابوعلی سینا و ابوریحان بیرونی به برخی خاندان‌های محلی مثل آل مأمون و آل فریغون و آل زیار که نیمه‌استقلالی داشتند، پناه بردند.

به‌آتش کشیدن آثار علمی و فلسفی و به‌دار آویختن اهل اعتزال و به‌قتل رساندن فلاسفه، میزان قساوت محمود با اهل اندیشه و وضعیت کلی فلسفه در دوران غزنویان را به‌وضوح توصیف می‌کند. (مجمل التواریخ و القصص، ۴۰۴؛ ابن جوزی، ۴۱/۸-۳۸؛ حموی، معجم البلدان، ۲/۴۹۹)

اختناق و خفقان دوره‌ی سلطان محمود، نه‌تنها عرصه را بر اهل اندیشه خراسان و ماوراءالنهر تنگ کرد، بلکه حمله‌ی او به ری و حمله‌ی فرزندش مسعود به همدان و

اصفهان (ابن اثیر، ۷/۷۲۹)، فضای فلسفی ای را که به برکت حضور ابن سینا در آن مناطق ایجاد شده بود نامن ساخت.

سیاست حاکم بر این دوره ناشی از نفوذ علمای اهل سنت و فقهای اشعری در دستگاه غزنویان بود که علاوه بر امور قضایی و اجرایی بر امور علمی نیز مسلط بودند. مدارس قدیمی توسط مکاتیب و فرق اهل سنت پایه‌ریزی شده بود. (شبللی، ۹۹) همچنین مدارس جدیدی که با کمک غزنویان تأسیس می شد در جهت اهداف مذهبی آنان بود. (رشیدالدین فضل الله، ۲۰۹/۱؛ میرخواند، ۴/۵۹۹) در این مدارس مباحث عقلی و فلسفی جایگاهی نداشت. (کسایی، ۱۰۸) آنان علوم نقلی را مبنای تعلیم و تربیت قرار دادند که با سیاست‌های دولت و منافع دینیشان سازگار بود. می توان گفت هدف اصلی از تأسیس این مدارس، گسترش مذاهب اهل سنت بود. این تلاش‌ها در جهت گسترش مذهبی که راه چون‌وچرای عقلی را بسته بود، کندی و رکود سیر تکاملی علوم عقلی و فلسفی را در پی داشت.

۳- مناسبات محمود با خلفای بغداد

محمود به شدت تحت تأثیر تفکرات مذهبی القادر بالله بود و سیاستگذاری خود را مطابق اعتقادات مشترکشان پایه ریزی می کرد. برنامه های سلطان محمود در مقابل فرقه‌های دیگر هماهنگ با برنامه‌های خلیفه بود و در این راه از اعمال هیچ خشونت‌ی فروگذار نمی کرد: «در دوره ی سلطان محمود غازي علمای رافضی کشته، به دار آویخته شده، بی آبرو و اعتبار می شدند، منبرهایشان شکسته می شد و از برپایی مجالسشان جلوگیری می شد. هرزمان گروهی از آنان را می آوردند، دستشان با عمامه هایشان به گردن‌هایشان بسته می شد. داستانی که بسیار در نماز و دعا بلند شده و تکبیرات پنجگانه را بر میّت ادا کرده بود.» (قزوینی رازی، ۴۲) تعصب محمود

این سخن بارتولد که محمود «اشخاص را تنها برای مصادره املاکشان متهم به الحاد می کرد.» (بارتولد، ۴۳۳) می توان نتیجه گرفت که ثروت ابونصر انگیزه‌ی قتلش توسط محمود بود چون سلطان این امکان را داشت که به ابونصر فرمان دهد مساجد بسیاری در املاکش بسازد.

از نمونه‌ی دیگر دشمنی سلطان محمود با معتزله حمله به ری بود. شهری در دوره‌ی آل بویه به‌ویژه در وزارت صاحب‌بن عباد به یکی از کانون‌های مهم معتزله مبدل شد. ابن عباد از معتزلیان مخلص (کرمر، ۱۱۸) و از شاگردان ابو‌هاشم معتزلی و ابواسحاق نصیبینی بود که از ۳۶۷ تا ۳۸۵ ه.ق وزارت مؤیدالدوله و پسرش فخرالدوله را به‌عهده داشت. (سجادی، ۸۴-۸۳) او یکی از بزرگترین دانشمندان معتزلی آن روزگار، عبدالجبار، را به قضاوت شهری برگزید. (حموی، معجم البلدان، ۴۹۴/۱) صاحب‌بن عباد نه‌تنها عالم بود و مجالس تدریس برگزار می‌کرد (بدوی، ۴۲۱/۱) بلکه داعیانی را به مناطق حنفی‌نشین می‌فرستاد و مردم را به معتزله دعوت می‌نمود. (مقدسی، ۳۰۳؛ مادلونگ، ۵۸) در این روزگار امیرمحمود درکنار پدرش سبکتگین در منازعات خراسان مشارکت مستقیم داشت و در ۳۸۴ ه.ق به‌طور رسمی با عنوان سیف‌الدوله به سپهسالاری خراسان برگزیده شد. (جوزجانی، ۲۲۷/۱) و آن‌گاه که به سلطنت رسید، روزبه‌روز عرصه را بر معتزله تنگ‌تر کرد و با تسلط بر ری و تخریب کتابخانه‌ی ابن‌عباد که به گزارش حموی، فهرست کتاب‌های آن به ده‌ها جلد می‌رسید، و با به‌آتش کشیدن کتاب‌های گران‌بهای آن درباب کلام و فلسفه به بهانه‌ی ضالّه بودن آن‌ها و پراکنده کردن و بردار نمودن علما و دانشمندان به بهانه‌ی ارتداد و اعتزال، عقده‌ی چندین ساله را گشود. (حموی، معجم الادباء، ۶۹۷/۲)

چنان که از گزارش‌های یمینی و بیهقی برمی‌آید شدت جدال‌های عقیدتی و نزاع‌های مذهبی در دوره‌ی سلطان محمود تا جایی بوده است که سلطان جاسوسانی

را برمی‌گمارد که متهمان به قرمطی بودن را شناسایی و به او گزارش کنند. (عتبی، ۳۷۰؛ بیهقی، ۲۲۷) سپس آن‌ها را از اطراف به درگاه آورده، بر درخت می‌کشیدند و سنگسار می‌کردند. (عتبی، همانجا) همچنین مجالس مناظره‌ای تشکیل می‌شد تا فساد اعتقادات مخالفان آشکار شود. (عتبی، ۳۹۳؛ ابن تیمیه، کتب و رسائل و فتاوی، ۲۹۴/۵؛ همو، بیان تلبیس الجهمیه، ۸۱) برخی از این مناظرات مثل آنچه به دستور سلطان محمود در ری ترتیب یافت، شکل مجالس تفتیش عقاید به خود می‌گرفت. در این دوران هیچ تازه‌واردی حق وعظ و سخن‌رانی در ری نداشت مگر آن‌که صحت اعتقاداتش تأیید می‌شد. (ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۵۰۷/۱۸) مجالس بحث و مناظره در میان فرق گوناگون اهل سنت نیز رایج بود. این مباحث به تدریج به منازعات و مجادلاتی تبدیل می‌شد که نتایج خون‌باری در پی داشت. از میان فرق کلامی اهل سنت، کرامیه نقش مهمی در امور سیاسی، اجتماعی و علمی این دوران ایفا کرد.

هنگامی که کرامیان بر نیشابور مسلط شدند و قدرت دولت را نیز پشتوانه‌ی خود یافتند، به بازوی دولت غزنوی برای سرکوبی مخالفان مبدل شدند. محمدبن اسحاق به بهانه‌ی رفع فساد اعتقاد و ازبین بردن اهل باطن و الحاد، چنان وحشتی در نیشابور برقرار کرد که «تمییز میان بری و مجرم برخاست و به حق و باطل خلقی به فنا رسیدند و مردم از خوف آن حوادث روی به استاد ابوبکر نهادند و به حرم حریم او گریختند و هیبت او در دل خاص و عام متمکن گشت.» (عتبی، ۳۹۳)

کرامیان تمام توان خود را برای سرکوبی باطنیان به‌کار گرفتند، حتی هنگامی که تاهرتی فرستاده‌ی خلیفه‌ی فاطمی به دربار غزنه را از هرات به نیشابور فرستادند، کتب همراه او را بی‌بنیادتر از سخن مجانین معرفی کردند و ابوبکر محمدبن اسحاق، خود با تاهرتی مناظره کرد و استدلال‌ها و سخنان او را کم‌ارزش و بی‌اعتبار خواند و او را به غزنه فرستاد و در معرض قتل و نابودی قرار داد. (همان، ۳۷۱-۳۷۰؛ گردیزی،

(۳۹۴) کرامیان چنان سرمست قدرت شده‌بودند که تمام گروه‌های مذهبی دیگر را مورد آزار و اذیت قرار می‌دادند، از جمله کارهای ایشان تخریب مسجد نوبنیاد شیعیان بود. (باسورث، ۱۸۹/۱) اهل تصوّف و شیخ آنان ابوسعید ابوالخیر نیز از آزار و اذیت آنان درامان نماندند. (ابن منور، ۸۴) کرامیان با علما و بزرگان فرق اهل سنت نیز با اهانت و درشتی سخن می‌گفتند. برخی از سران آنان، حتی علمای شافعی و حنفی را نیز تحقیر می‌کردند. (اسفراینی، ۱۱۶/۱) مجموعه‌ی روابط و مناسبات اجتماعی حاکم بر ساختار جامعه‌ی نیشابور، باعث ایجاد رقابت در میان خاندان‌های متنفذ این شهر شده بود که بخشی از این رقابت‌ها در مباحث و مناظره‌های کلامی و دینی نمایان می‌شد.

خاندان‌های بزرگی چون صاعدیان و تبتانیان پیشوایان مذهب حنفی بودند که در دوره‌ی سلطنت محمود و مسعود، مقتدر و مورد احترام بودند و سلاطین غالباً آنان را به مأموریت‌های سیاسی و اداری می‌فرستادند؛ همچنین غزنویان برخی از مشاغل مهم ریاست و قضاوت را به تبتانیان واگذار می‌کردند. (بیهقی، ۲۵۰-۲۴۹) سلطان محمود که ابتدا بر مذهب حنفی بود درباره‌ی ایشان گفت: «مذهب راست از آن امام ابوحنیفه رحمه‌الله تبتانیان دارند و شاگردان ایشان، چنان‌که در ایشان طعن نتواند کرد.» (همان، ۲۶۴)

سلطان محمود به خاطر این که به جنگ‌هایش حال و هوای شرعی و فضای روحانی بدهد برخی از فقها همچون زید بن خلیفه بن سلیل حرانی قاری و فقیه سعید بن محمد بحیری ملقب‌ادیرا به نیت غزو با خود همراه می‌کرد. (فارسی، ۸۹، ۷۹) اما صاحبان اندیشه می‌دانستند که اموال حاصل از این غارت‌ها حلال نیست. در سال ۴۲۸ه. ق سلطان مسعود مالی را برای یکی از زاهدان به نام ابوالحسن بولانی و پسرش ابوبکر فرستاد و گفت این از مال حلّالی است که پدرش سلطان محمود از هند آورده است، اما او آن را نپذیرفت. «بونصر گفت: ای سبحان الله! زری که سلطان محمود

هواخواهانش ترتیب داد و او را به اعتزال متهم کرد ولی با تحقیقات قاضی ابو محمد و حمایت نصر بن سبکتگین، قاضی از اتهام مذکور تبرئه شد. منازعه‌ی قاضی صاعد و محمد کرامی نمونه‌ای آشکار از بازیچه قرار گرفتن اعتقادات دینی برای تأمین مقاصد سیاسی و اجتماعی در این روزگار است. محمد کرامی به صراحت بر این معنی اعتراف کرد و گفت: «تعارض ما هردو در معرض علم و تنافس ما بر درجه‌ی جاه بدین وحشت رسانید و موجب آن آمد که او تشبیه به من حوالت کرد و من اعتزال بدو، هردو از سر حقد مجادلت و غصه‌ی منافست سخن راندیم» (همان جا)

در این دوره مذهب شافعی نیز به یکی از مذاهب عمده اهل سنت در خراسان و ماوراءالنهر تبدیل شده و حتی در برخی از شهرها اکثریت یافته بود. (مقدسی، ۲۵۳) به‌ویژه نیشابور پایگاه جامعه‌ی بزرگی از مردمانی به حساب می‌آمد که به مذهب شافعی سخت اعتقاد داشتند. در میان شافعیان این شهر، خاندان صابونی، خاندانی بزرگ و محتشم بود. آنان در دوره‌ی غزنویان به واسطه‌ی علم و دانش و تقوایشان شهرت یافتند و به نام خود مدرسه‌ای داشتند. (عتبی، ۲۱۴) از این خاندان ابو عثمان اسماعیل صابونی، خطیب فصیح و توانا، به جانشینی پدر شغل رسمی خطابت را برعهده داشت. از این‌روی موقعیت آنان در تثبیت فرقه‌ی شافعی مؤثر بود. علاوه بر شرایط عمومی مذهبی، که در روزگار غزنویان به سود فرقه‌ی اهل سنت و جماعت رقم می‌خورد، پذیرش مذهب شافعی توسط سلطان محمود غزنوی که تحت تأثیر ابوبکر قفال چاچی، مذهب حنیفه را رها کرد و به شافعیان پیوست (ابن کثیر، ۳۰/۱۲؛ حاجی خلیفه، ۴۲۶/۱) جایگاه این فرقه بیش از پیش بالا برد. تحول مهمی که در این دوره به وقوع پیوست و پی‌آمدهای مهمی را برجای نهاد، پذیرش کلام اشعری از سوی شافعیان نیشابور بود. (مادلونگ، ۵۶) با حمایت خاندان‌های بزرگ شافعی نیشابور، اشعریه به‌عنوان بازوی کلامی فرقه‌ی شافعی گسترش یافت. ظهور و حضور تعداد

می‌کند: «و چون غزان برفتند مردم شهر را به سبب اختلاف مذاهب حقایق قدیم بود، هر شب فرقتی از محلتی حشر می‌کردند و آتش در محلت مخالفان می‌زدند تا خرابه‌ها که از آثار غز مانده بود اطلال شد.» (راوندی، ۱۸۲)

۵- نتیجه‌گیری

با دقت در آنچه گذشت سخن نظام الملک را بهتر درمی‌یابیم: «نیکوترین چیزی که پادشاه را باید، دین درست است؛ زیرا که پادشاهی و دین همچون دو برادرند. هر گه که در مملکت اضطرابی پدید آید، در دین نیز خلل آید، بددینان و مفسدان پدید آیند؛ و هر گه که کار دین باخلل باشد، مملکت شوریده بُود و مفسدان قوت گیرند و پادشاه را بی شکوه و رنجه دل دارند و بدعت آشکارا شود و خوارج زور آرند.» (خواجه نظام الملک طوسی، ۷۰) اما مسئله‌ی اساسی این است که دین درست را چگونه توجیه کنیم؟ سلطان محمود در فکر توسعه‌ی قدرت و نفوذ سیاسی خود بود به این سبب در پرتو دیانت اسلام به دیگر سرزمین‌ها لشکرکشی می‌کرد. تلبس او به شعار دین، تنها دستاویزی برای کسب مشروعیت سلطنت از سوی خلیفه بود. به این سبب موضع او در تقابل با فرقه‌های گوناگون همسو با نگرش خلفای بغداد تغییر می‌یافت و در این راه از اعمال هیچ خشونتی فروگذار نمی‌کرد. (قزوینی رازی، ۴۲) در مقابل، خلیفه نیز از محمود به عنوان سد دفاعی خود در جنگ‌های سنگین خراسان و ری و سرزمین‌های مجاور سود می‌جُست. به طوری که رفته رفته خود را از زیر سایه‌ی حمایت آل بویه بیرون کشید و به تثبیت قدرت خود و نبرد تبلیغاتی علیه خلفای فاطمی پرداخت. (مکدموت، ۲۳-۲۲) باری، حاصل تعصبات مذهبی و رواج سیاست‌های دینی آن بود که تسامح و آزاداندیشی، که تا اواخر قرن چهارم در ایران

وجود داشت، از میان رفت و جای خود را به سبک‌مغزی داد. در پی این سیاست نوین؛ خردگرایان و صاحبان آراء فلسفی به سختی مورد آزار قرار گرفتند یا ناچار شدند عقاید خویش را به شدت و بی‌شتراز سابق به آراء اهل مذهب بیامیزند. (صفا، ۱۳۶)

وفیات الاعیان، بیروت، دارالعلم، ۱۴۱۷ق؛

۱۰- ابن عساکر، علی بن الحسن بن هبه الله:

تبیین کذب المفتری، دارالکتب العربی، بیروت، چ سوّم، ۱۴۰۴ق؛

۱۱- ابن کثیر، ابی الفداء اسماعیل القرشی:

البدایه و النهایه فی التاریخ، الدمشقی بیروت، دارالمعرفه، ۱۴۲۴ق؛

۱۲- ابن منوّر، محمّد میهنی:

اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، به کوشش محمّد رضا شفیعی کدکنی، تهران،

چ سوّم، ۱۳۷۱ش؛

۱۳- ابونصر، منصور بن علی بن عراق:

مقاله فی رؤیه الأهلّه فی کشف عوار الباطنیه بما مؤهوا علی عامّتهم فی رؤیه الأهلّه،

حیدرآباد دکن، ۱۳۶۷ه؛

۱۴- ابویوسف قاضی، یعقوب بن ابراهیم:

الخراج، بیرون، دارالمعرفه، ۱۳۹۹ه.ق؛

۱۵- اسفراینی، طاهر بن محمّد:

التبصیر فی الدین، به کوشش کمال یوسف الحوت، بیروت، عالم الکتب، چ اوّل،

۱۹۸۳م؛

۱۶- امین، احمد:

فجر الاسلام، ترجمه ی عباس خلیلی، تهران، انتشارات اقبال، چ سوّم، ۱۳۵۸ش؛

۱۷- بارتولد، ولادیمیر ویچ:

ترکستان نامه، ترجمه ی کریم کشاورز، انتشارات آگاه، چ دوّم، ۱۳۶۶ش؛

۱۸- باسورث، ادmond کلیفورد:

تاریخ غزنویان، ترجمه ی حسن انوشه، تهران، انتشارات امیرکبیر، چ دوّم، ۱۳۶۲ش؛

۱۹_ بدوی، عبدالرحمن:

تاریخ‌اندیشه‌های کلامی در اسلام، ترجمه‌ی حسین صابری، آستان قدس رضوی، چ
 اوّل، ۱۳۷۴ش؛

۲۰_ بغدادی، ابو منصور عبدالقاهر بن طاهر بن محمّد:

الفرق بین الفرق (تاریخ مذاهب اسلامی)، ترجمه‌ی محمّد جواد مشکور، تهران،
 کتاب‌فروشی اشراقی، چ چهارم، ۱۳۶۷ش؛

۲۱_ بیهقی، ابو الفضل محمّد بن حسین:

تاریخ بیهقی، به کوشش علی‌اکبر فیاض، مشهد، انتشارات دانشگاه فردوسی، چ
 سوّم، ۱۳۷۵ش؛

۲۲_ الجزیری، عبدالرحمن:

الفقه علی المذاهب الاربعه، قاهره، وزاره الاوقاف، قسم المساجد، بی تا؛

۲۳_ جوزجانی، ابو عمر منہاج الدین عثمان بن سراج الدین محمّد بن منہاج الدین عثمان،
 معروف به قاضی منہاج سراج:

طبقات ناصری، به کوشش عبدالحی حبیبی، تهران، دنیای کتاب، چ اوّل، ۱۳۶۳ش؛

۲۴_ حاجی خلیفه، مصطفی بن عبدالله:

کشف‌الظنون، بیروت، دارالکتب‌العلمیه، ۱۹۹۲م؛

۲۵_ حلبی، علی اصغر:

تاریخ علم کلام در ایران و جهان اسلام، تهران، انتشارات اساطیر، چ دوّم، ۱۳۷۶ش؛

۲۶_ الحموی، شهاب‌الدین ابی‌عبدالله یاقوت:

معجم البلدان، به کوشش محمّد عبدالرحمن المرعشی، بیروت، دارالاحیاء التراث العربی،

بی تا؛

۲۷_ همو:

معجم‌الادباء، ترجمه و ویرایش عبدالمحمد آیتی، تهران، سروش، ۱۳۸۱ش؛

۲۸_ ذهبی، شمس‌الدین محمدبن احمد:

العبرُ فی خبرِ من عَبَر؛ به کوشش صلاح‌الدین المنجد، کویت، مطبعه‌الحکومه‌الکویت،

چ دوّم، ۱۹۴۸م؛

۲۹_ همو:

سیرِ أعلامِ النبلاء، به کوشش محمدنعیم العرقسوسی، بیروت، مؤسسه‌الرساله، چ نهم،

۱۴۱۳ق؛

۳۰_ راوندی، محمدبن سلیمان:

راحه‌الصدور و آیه‌السرور در تاریخ آل سلجوق، به سعی و اهتمام محمد اقبال،

تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۸۶؛

۳۱_ رشیدالدین فضل‌الله:

جامع‌التواریخ، به کوشش احمدآتش، تهران، دنیای کتاب، چ اوّل، ۱۳۶۲ش؛

۳۲_ الزرعی، ابو‌عبدالله محمدبن ابی‌بکر:

الصواعق المرسله علی‌الجهمیه و المعطله، به کوشش علی‌بن‌الدخیل‌الله، الرياض،

دارالعاصمه، چ سوّم، ۱۴۱۸ق؛

۳۳_ سبکی، عبدالوهاب بن علی:

طبقات الشافعیه‌الکبری، تحقیق عبدالفتاح محمد‌الحلو و محمود الطناحی، ۱۴۱۳ق؛

۳۴_ سجادی، سیّدضیاء‌الدین:

رساله‌ی شرح احوال و آثار ابن‌عمید، تهران، انتشارات پازنگ، چ اوّل، ۱۳۶۶ش؛

۳۵_ شبانکاره‌ای، محمدبن علی:

مجمع‌الانساب، تصحیح هاشم محدث، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۱؛

۳۶_ شبلی، احمد:

تاریخ آموزش در اسلام، ترجمه‌ی حسین ساکت، تهران، دفتر نشر فرهنگ، چ دوم، ۱۳۷۰ش؛

۳۷- شهرستانی، محمّد عبدالکریم:

الملل والنحل، ترجمه‌ی افضل‌الدین صدر ترکه اصفهانی، تصحیح و ترجمه و تحشیه‌ی سیدمحمّد رضا جلالی نائینی، انتشارات اقبال، بی‌تا؛

۳۸- صفا، ذبیح‌الله:

تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی تا اواسط قرن پنجم، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چ پنجم، ۱۳۷۴ش؛

۳۹- طوسی، نظام‌الملک الحسن بن علی:

سیرالملوک، به کوشش جعفر شعار، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۰؛

۴۰- عتبی، محمّد بن عبد الجبار:

ترجمه‌ی تاریخ یمینی، ترجمه‌ی ابوالشرف ناصح بن ظفر جرفاذقانی، به کوشش جعفر شعار، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چ چهارم، ۱۳۸۲ش؛

۴۱- الفارسی، ابوالحسن:

المختصر من السياق لتاریخ نیشابور، تحقیق محمد کاظم محمودی، تهران، نشر میراث مکتوب، ۱۳۸۴؛

۴۲- فاضل، محمود:

معتزله بررسی و تحقیق در احوال و آراء و افکار و آثار معتزله؛ تهران، مرکز نشر دانشگاهی؛ ۱۳۶۲ش؛

۴۳- القزوینی الرازی، نصیرالدین ابی‌الرشید عبدالجلیل ابن ابی‌الحسین بن ابی‌الفضل:

النقض، معروف به «بعض مثالب النّواصب فی النّقض بعض فضائح الرّوافض»، مقدمه و تعلیق و مقابله و تصحیح سیدجلال‌الدین حسینی ارموی، معروف به محدّث،

چاپ‌خانه‌ی سپهر، ۱۳۳۱ش؛

۴۴- کرمر، جوئل:

احیای فرهنگ‌ی در عهد آل بویه، ترجمه‌ی محمد سعید حنایی کاشانی، تهران، مرکز

نشر دانشگاهی، چ اول، ۱۳۷۵ش؛

۴۵- کسایبی مروزی:

زندگی، اندیشه و شعر او، به کوشش محمدامین ریاحی، تهران، انتشارات علمی،

چ دهم، ۱۳۸۱ش؛

۴۶- گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک بن عمود:

تاریخ گردیزی، به کوشش عبدالحی حبیبی، دنیای کتاب، چ اول، ۱۳۶۳ش؛

۴۷- مادلونگ، آلفرد:

فرقه‌های اسلامی، ترجمه‌ی ابوالقاسم سرّی، تهران، انتشارات اساطیر، چ اول،

۱۳۷۷ش؛

۴۸- مجمل‌التواریخ، به تصحیح ملک‌الشعراى بهار، تهران، کلاله خاور، ۱۳۱۸ش؛

۴۹- مطهری، مرتضی:

علوم اسلامی، تهران، انتشارات صدرا، ۱۳۵۸ش؛

۵۰- مقدّسی، ابو عبدالله محمد بن احمد:

احسن التقاسیم فی معرفه الأقالیم، به کوشش محمد مخزوم، بیروت، داراحیاء التراث

العربی، ۱۴۰۸ق؛

۵۱- مکدرموت، مارتین:

اندیشه‌های کلامی شیخ مفید، ترجمه احمد آرام، تهران، مؤسسه مطالعات اسلامی

دانشگاه مک‌گیل با همکاری دانشگاه تهران، ۱۳۶۳؛

۵۲- میرخواند، محمد بن خاوندشاه بلخی:

